



مقایسه رویکرد سیاست خارجی آمریکا به نظام بین‌الملل در دوران ریاست جمهوری اوباما و ترامپ بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی-تدافعی*

محمدرضا جلالی بارنجی** - دکتر بهرام یوسفی***

دکتر روح الله شهابی**** - دکتر حامد عامری گلستانی*****



This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

سیاست‌ها و رویکردهای اعلامی اوباما علی‌رغم تاکید بر همکاری‌های اقتصادی، ظرفیت سازی‌های جدید منطقه‌ای و بین‌المللی، دموکراسی، حقوق بشر، چندجانبه‌گرایی و تاکید بر قدرت هوشمند، دارای نتایج واقع‌بینانه بود و در مقابل رویکردهای یکجانبه، تهاجمی ترامپ که بر ارزش‌های آمریکایی تاکید دارد. در دولت ترامپ منافع ملی به عنوان عامل اصلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی است. هدف از این پژوهش این است که با استفاده از روش توصیفی تحلیلی در جهت آزمون فرضیه از منابع مکتوب و مجازی با گردآوری اطلاعات و داده‌ها در کنار به‌کارگیری از گزاره‌های نظریه رئالیسم تدافعی و تهاجمی، به این سوال پاسخ دهد که براساس رویکرد رئالیسم تهاجمی و تدافعی چگونه می‌توان رویکرد ایالات متحده آمریکا به نظام بین‌الملل در دوران ریاست جمهوری اوباما و ترامپ را تبیین کرد؟ نتایج پژوهش حاکی از آن است که سیاست خارجی اوباما علی‌رغم رعایت اصول رئالیسم، با توجه ویژه و هوشمندانه به منافع داخلی و قدرت نظامی، اهمیت دیپلماسی و قدرت نرم، توانمندی‌های عملکردی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را افزایش داده است. درحالی که سیاست خارجی ترامپ نتایجی مانند افزایش اهمیت قدرت سخت، کاهش اهمیت دیپلماسی و مذاکره، کاهش اهمیت نهادهای بین‌المللی، تسهیل روند حرکت به سوی نظم چند قطبی، افزایش بدبینی به روندهای امنیتی، شکل‌گیری رقابت‌های تسلیحاتی جدید بین‌المللی و منطقه‌ای و در نهایت افزایش سطح اختلافات دارد.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری روابط بین‌الملل محمدرضا جلالی بارنجی با راهنمایی دکتر بهرام یوسفی است.
** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، پردیس علوم تحقیقات خوزستان، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.
*** نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران / ایمیل:

b.yousefi@iauhvaz.ac.ir

**** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

***** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

کلیدواژگان

ایالات متحده، سیاست خارجی، هژمونی، ساختار نظام بین‌الملل، اوباما، ترامپ، رئالیسم تدافعی و تهاجمی

مقدمه

ساختار سیاست خارجی و تصمیم‌گیری ایالات متحده بر اساس اصول یا دکترین‌های خاصی است که بر اساس استراتژی امنیت ملی و اسنادی مانند استراتژی دفاعی و استراتژی نظامی شکل گرفته است. این اسناد حاصل برخی استراتژی‌های کلان است که توسط رئیس‌جمهور با همکاری محققان وزارت دفاع، سیا، کنگره ایالات متحده، اتاق‌های فکر، مراکز تحقیقاتی خصوصی، دانشگاه‌ها و سایر موسسات تدوین شده و تمامی موضوعات مرتبط با سیاست خارجی و منافع ایالات متحده در سراسر جهان را شامل می‌شود. سیاست خارجی اشاره به اقدامات روسای جمهور در خارج از کشور برای پی‌گیری اهداف برای ایجاد جهانی امن‌تر، دموکراتیک و مرفه به نفع مردم آمریکا و روند سیاست‌گذاری خارجی در جامعه بین‌المللی و حفظ ارزش‌هایی مانند امنیت، دموکراسی است.

با در نظر گرفتن اینکه تغییر دولت در ایالات متحده ناگزیر به ایجاد تغییراتی در ترسیم و اجرای سیاست خارجی ایالات متحده است، می‌توان دریافت که گذار از دولت اوباما به دولت ترامپ تاثیر خود را بر نحوه سیاست خارجی آمریکا می‌گذارد. دیدگاه آرام اوباما با دیدگاه بدخلق ترامپ جایگزین شد. اوباما توانست یک سیاست خارجی فعالانه را دنبال کند و حتی با دولت‌های سرکش نیز روابط کاری برقرار کند. حال اینکه ترامپ به جای تمرکز بر گفتگو، تلاش می‌کند تا سیاست خارجی این کشور را با تاکید مجدد بر حاکمیت و رقابت با رهبران سرکش، تقویت کند. در دوران دولت اوباما مسائلی مانند افزایش کارایی سازمان‌های بین‌المللی و قوانین بین‌المللی، مبارزه با تروریسم، ایجاد سازوکارهای جدید منطقه‌ای و بین‌المللی با شرکا و متحدان خود، حمایت از تداوم رهبری جهانی آمریکا و گسترش دموکراسی، حقوق بشر، تجارت آزاد، امنیت سایبری و امنیت انسانی و بسیاری موضوعات دیگر در استراتژی‌های مرتبط با امنیت ملی ایالات متحده مورد توجه قرار گرفت. در حالی دونالد ترامپ نه تنها مسیری که اوباما داشت را به طور کامل تغییر داد بلکه سنت‌های موجود در رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل را تا حدود زیادی دگرگون کرد. تلفیق یکجانبه‌گرایی^۱، انزواگرایی^۲ و اقتدارگرایی^۳ مبانی رویکرد سیاست خارجی ترامپ به نظام بین‌الملل

¹. Unilateralism

². Isolationism

³. Authoritarianism

است. در این چهارچوب تلفیقی، اقتدارگرایی در سیاست خارجی آمریکا اهمیت پیدا می‌کند، چرا که ترامپ دو موضوع را لازمه پیشبرد اهداف آمریکا می‌داند: افزایش بودجه نظامی و یکجانبه‌گرایی، حتی اگر این‌ها نارضایتی متحدان آمریکا را به دنبال داشته باشد. ترامپ حمایت از رهبران مقتدر را بر لیبرال‌دموکراسی ترجیح داد، او تجارت آزاد را، با وعده خروج از موافقتنامه‌های تجاری و تعلیق برخی موافقتنامه‌های، به چالش کشیده و تعهدات نظامی آمریکا را که بر حضور در نقاط مختلف محیط بین‌الملل مبتنی بود، در راستای حمایت از متحدانش مورد تردید قرار داد. لذا سیاست خارجی ترامپ و رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل در این دوره را می‌توان براساس ابعاد سلبی آن مورد تجزیه و تحلیل قرارداد تا با ابعاد ایجابی.

بر این اساس، پرسش اصلی مقاله این است که با رویکرد رئالیسم تهاجمی و تدافعی چگونه می‌توان رویکرد ایالات متحده آمریکا به نظام بین‌الملل در دوران ریاست جمهوری اوپاما و ترامپ را تبیین کرد؟ پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی به آن پاسخ می‌دهد. فرضیه مقاله بدین قرار است که آنچه روسای جمهور را از یکدیگر متمایز می‌کند تنها در رابطه با روشهای مدیریتی و اولویتهای آنان و تعریفی که آنان از کیفیت رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل دارند، هست. اهداف این پژوهش پی بردن به تفاوت‌های رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل در دوران ریاست جمهوری اوپاما و ترامپ و تأثیر آن بر نظام جهانی هست. از این رو این مقاله ابتدا گذری بر پیشینه تحقیق و رئالیسم تهاجمی و تدافعی خواهد داشت، سپس براساس سطح تحلیل نظام بین‌الملل رویکرد سیاست خارجی اوپاما و ترامپ را مورد بررسی قرار داده و در نهایت با مقایسه هر دو رویکرد با نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد.

۱- پیشینه تحقیق

ادبیات گسترده‌ای درباره رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل، جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل و تغییر و تحولات احتمالی در این نظام که عمدتاً ساخته و پرداخته ایالات متحده است، تولید شده است. استفان والت در کتاب «جهنم نیت خوب: نخبگان سیاست خارجی آمریکا و افول برتری ایالات متحده»^۱ به بررسی سیاست خارجی آمریکا و رویکرد این کشور به نظام بین‌المللی پرداخته نکته قوت این کتاب در سوالی است که این نظریه پرداز تلاش می‌کند به آن پاسخ دهند، آمریکا که موقعیت خوبی در نظم موجود دارد، پس چرا باید بدنبال تغییر آن باشد؟ استفان والت پاسخ سوال فوق را در حلقه‌ای از نخبگان آمریکایی (اعم از نخبگان حکومتی، دانشگاهی، اتاق فکرها و رسانه‌ها) و دیدگاههای خاص آنها که بین دو حزب درباره آن اجماع وجود دارد، می‌بیند (Walt, 2018: 1-400).

¹. Stephen Walt

². The Hell of Good Intentions: America's Foreign Policy Elite and the Decline of U.S. Primacy

جوزانی کهن و جوزانی کهن مقاله‌ای با عنوان «بررسی مقایسه‌ای رویکرد سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما و ترامپ در منطقه آسیای شرقی» در سال ۱۳۹۷ منتشر کردند از دیدگاه پژوهشگران نقطه اشتراک اوباما و ترامپ، سهم‌بندی هزینه‌های سیاست خارجی ایالات متحده با متحدانش است؛ این بحث نکته قوت این مقاله هست. اما نکته ضعف این مقاله تمرکز بر منطقه آسیای شرقی هست (جوزانی کهن و جوزانی کهن، ۱۳۹۷: ۱۲۵-۱۵۲)؛ (Jozani Kohan and Jozani, 2018: 125-152).

اسفندیاری و متقی مقاله‌ای با عنوان «ارزیابی مقایسه‌ای سیاست امنیت ملی آمریکا در دوران باراک اوباما و دونالد ترامپ در جنوب غرب آسیا» در سال ۱۴۰۰ منتشر کرده‌اند. نکته قوت این مقاله در تلاش برای شناخت ساختار سیاست‌های امنیت ملی ایالات متحده براساس شناخت چالش امنیت ملی قدرت‌های بزرگ، تهدیدات برآمده از نقش بازیگران منطقه‌ای، تجدیدنظرطلبی بازیگران نوظهوراز یکسو و چگونگی مقابله با تهدیدات از سوی دیگر است. اما این مقاله تنها به تحلیل مسائل منطقه جنوب غرب آسیا پرداخته است (اسفندیاری و متقی، ۱۴۰۰: ۱۷-۱)؛ (Esfandiari and Motaghi, 2021: 1-17).

فایز و نصرالله خان مقاله‌ای با عنوان «تحلیل تطبیقی سیاست خارجی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری اوباما و ترامپ»^۱ در سال ۲۰۲۱ منتشر کردند به این موضوع اشاره دارند که رویکرد سیاست خارجی هر دو رئیس‌جمهور بازتاب عدم تحقق روح واقعی جنگ جهانی علیه ترور و شکست سیاست مهار چین است. نکته ضعف این مقاله در قرار دادن سطح تحلیل بر بازیگران منطقه خاور میانه است (Fayaz and Khan, 2021: 287-297).

چنانچه مشاهده شد، هیچ یک از آثار مذکور به طور جدی به تطبیق رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل در دوران اوباما و ترامپ نپرداخته‌اند بلکه بیشتر سطح تحلیل را بر بازیگران منطقه‌ای قرار داده‌اند. مقاله حاضر درصدد است سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار دهد تا کاستی موجود را برطرف سازد.

۲- مبانی نظری

در نیمه قرن ۲۱، تقسیم‌بندی مهمی در اردوگاه رئالیسم پدیدار شد. اصطلاح رئالیسم تدافعی^۲ و رئالیسم تهاجمی^۳ برای اولین بار در کتاب «افسانه‌های امپراطوری: سیاست داخلی و جاه‌طلبی

^۱. Comparative Analysis of US Presidents' Barak Obama and Donald Trump Foreign Policies

^۲. Defensive Realism

^۳. Offensive Realism

بین‌المللی^۱ اجک اسنادر^۲ به کار رفت. رئالیسم تدافعی و رئالیسم تهاجمی دو نظریه غالبی هستند که دلایل محکمی را مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه سیاست خارجی دولت‌ها، پیامدهای فشارهای خارجی ناشی از توزیع قدرت در نظام بین‌الملل است. هم واقع‌گرایان تدافعی و هم رئالیست‌های تهاجمی مفروضات یکسانی در مورد نظام بین‌الملل دارند که از دیدگاه آنها نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری رفتار سیاست خارجی دولت‌ها دارد. این مفروضات شامل ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، سطوح نابرابر توانمندی کشورها؛ عدم اطمینان دولت‌ها در مورد نیت سایر کشورها؛ بقا به عنوان هدف نهایی دولت‌ها و عقلانیت دولت‌ها می‌شود. واقع‌گرایی تدافعی و رئالیسم تهاجمی فقدان هژمون در نظام بین‌الملل را عامل اصلی رفتار قدرت‌طلبانه دولت‌ها می‌دانند.

رئالیسم تهاجمی باور دارد که ساختار بنیادین نیروهای سیستم بین‌الملل به خاطر دغدغه امنیتی خودشان، به خاطر قدرت با یکدیگر رقابت می‌کنند. هدف نهایی هر قدرت بزرگ، حداکثر سازی سهم خود از قدرت جهانی و نهایتاً تسلط یافتن بر سیستم آن است؛ یعنی اینکه در عمل، اغلب دولت‌های قدرتمند به دنبال ایجاد هژمونی در منطقه خودشان هستند و در عین حال می‌خواهند از آن اطمینان حاصل کنند که هیچ قدرت بزرگ رقیبی بر منطقه دیگری سلطه پیدا نکند (نصر، ۱۴۰۱: ۵۶)؛ (Nasr, 2021: 56). این چیزی است که مرشایمر بر آن تأکید دارد «بهترین راه برای اطمینان از بقای دولت‌ها این است که قدرتمندترین دولت در سیستم باشند» (Meirsheimer, 2001: 33). از دیدگاه رئالیسم تهاجمی، آنارشی دولت‌ها را وادار می‌سازد که نسبت به اهداف واقعی دیگر بازیگران حساسیت داشته باشند. چرا که آنها از توانایی‌هایی لازم برای ضربه زدن به یکدیگر دارند. مرشایمر معتقد است: «دولت‌ها علاوه بر اینکه نسبت به اهداف سایر دولت‌ها اطمینان خاطر ندارند، می‌بایست بدبینانه‌ترین حالت ممکن نسبت به اهداف آنها را نیز در نظر گیرند. در نتیجه دولت‌ها تنها نسبت به توانمندی سایر دولت‌ها متمرکز می‌شوند، از این رو برای کسب قدرت به رقابت می‌پردازند و تا حد ممکن در صدد افزایش قدرت خود برمی‌آیند» (Glaser, 2010: 23). شخصیت سیاست خارجی ایالات متحده در یک برهه زمانی خاص از تاریخ براساس میزان نسبی قدرت آن شکل گرفته است. به عقیده واقع‌گرایان تهاجمی، استراتژی به حداکثر رساندن قدرت و دستیابی به هژمونی، بهره‌برداری از تمایل دولت‌های ضعیف‌تر به همراهی با قدرت برتر است (Schweller, ۱۰۷-۷۲: ۱۹۹۴). هژمون پس از کسب برتری در نظام بین‌الملل، باید با حفظ شکاف قدرت گسترده بین خود و رقبای بالقوه، از برتری قدرت خود دفاع کند. از زور برای جلوگیری از هرگونه تهدیدی برای برتری خود استفاده خواهد کرد. به گفته مرشایمر ایالات متحده تنها دولتی است که تا به حال

¹. Myths of Empire: Domestic Politics and International Ambition

². Jack Snyder

³. Anarchy

موقعیت هژمونیک را در نظام بین‌الملل به دست آورده است. مطالعه دقیق تاریخ سیاست خارجی ایالات متحده در قرن نوزدهم نشان می‌دهد که ایالات متحده موفق شد پس از جنگ اسپانیا و آمریکا (۱۸۹۸) در سراسر آمریکای شمالی گسترش یابد، این منجر به نتیجه‌گیری میرشایمر می‌شود که ایالات متحده به خوبی برای رئالیسم تهاجمی الگوی مناسب است (Meirsheimer, 2001:238). زمانی که ایالات متحده به هژمون منطقه‌ای تبدیل شد، پیش‌بینی رئالیسم تهاجمی این است که هدف سیاست خارجی ایالات متحده جلوگیری از ظهور یک دولت هژمونیک در سایر مناطق جهان بود. این بدان معناست که ایالات متحده تلاش کرده است تا از ظهور یک هژمون در قاره اروپا یا قاره آسیا جلوگیری کند. در شرایط هرج و مرج، دولت‌ها باید تا آنجا که ممکن است برای حفظ امنیت، قدرت را به حداکثر برسانند. حتی اگر امروز رقابت بین دولت‌ها به دلیل برتری‌های جغرافیایی و فناوری نسبت به یکدیگر سخت به نظر می‌رسد، هیچ تضمینی وجود ندارد که یک دولت «دوست» در آینده یک دولت «دشمن» نخواهد بود. بنابراین، دولت‌ها باید به امنیت خود اطمینان داشته باشند و توانایی‌های افزایش قدرت سایر کشورها را با شک و تردید مشاهده کنند. با توجه به این عدم قطعیت، دولت‌ها اغلب سعی می‌کنند خود را تقویت کنند و یا دیگران را تضعیف کنند تا در شرایط آنارشی زنده بمانند (Wohlforth, 2008: 35-53).

برخلاف ایده‌های بدبینانه رئالیست‌های تهاجمی، رئالیست‌های تدافعی مانند کنت والتز^۱، استفان والت^۲ و رابرت جرویس^۳ استدلال می‌کنند که اگرچه عوامل سیستماتیک تأثیرات علی بر رفتار دولت دارند، دولت‌ها نمی‌توانند اقدامات دولت‌های دیگر را از قبل برآورد کنند. بنابراین، تلاش دولت‌ها برای به حداکثر رساندن قدرت، آنها را به تضاد می‌کشاند. والتز معتقد هست «در شرایط آنارشی، امنیت بالاترین هدف می‌باشد، تنها زمانی که بقا تضمین شده باشد دولت‌ها می‌توانند آسوده خاطر به دنبال اهداف دیگر نظیر آرامش، منفعت و قدرت باشند. اولین نگرانی دولت‌ها به حداکثر رسانیدن قدرت نیست بلکه حفظ موقعیت آن‌ها در نظام بین‌الملل می‌باشد» (Waltz, 1979:126). اگرچه واقع‌گرایان تدافعی اهمیت قدرت را می‌پذیرند، اما ادعا می‌کنند که دولت‌ها امنیت خود را از طریق حفظ توازن قدرت موجود به حداکثر می‌رسانند (Lobell, 2002: 168). بنابراین رئالیسم تدافعی بر حداکثرسازی امنیت از طریق ایجاد تعادل، بازدارندگی و کنترل تسلیحات چندجانبه تأکید دارد. واقع‌گرایان دفاعی استدلال می‌کنند که حداکثر کردن قدرت می‌تواند معکوس باشد و به امنیت دولت آسیب برساند.

^۱. Kenneth Waltz

^۲. Stephen Walt

^۳. Robert Jervis

۳- پیشینه تاریخی

پس از جنگ جهانی دوم و برطرف شدن تهدید مشترک (آلمان)، آمریکا به همراه متحدان اروپایی خود در مقابل شوروی صف‌آرایی کرد تا رهبری جهان لیبرال را برعهده بگیرد. در طی پنج دهه، آمریکا با ایجاد سازوکارها و نهادهای بین‌المللی، اتحادهای نظامی، سیاسی و اقتصادی و عملیات نظامی در اقصی نقاط جهان تلاش کرد تا از یک سو مانع از گسترش نظم بین‌المللی مطلوب شوروی شود و از سوی دیگر، نظم مطلوب و مورد نظر خود را در نظام بین‌الملل حاکم کند. میزان هزینه‌هایی که آمریکا در این مسیر صرف کرد به حدی بود که پل کندی در دهه ۱۹۸۰ افول آمریکا را به دلیل آنچه که او «فزون باری آمپریالیستی» می‌خواند، پیش بینی کرد. اما حوادث بعدی عکس این پیش‌بینی را ثابت کرد؛ این رقیب آمریکا یعنی شوروی بود که به همان دلیلی که کندی برای آمریکا پیش‌بینی کرده بود، فروپاشید. از این پس، آمریکا عرصه را برای خود فراهم دید تا با فراغ‌بال و آزادی بیشتری به ترویج و تحکیم نظم مدنظر خود در جهان پرداخته و بدون اینکه نیروی توازن بخشی در برابر آن قرار گیرد، در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در اقصی نقاط جهان مداخله کند.

با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱، آمریکایی‌ها خود را ابرقدرت بی‌رقیب عرصه بین‌الملل می‌دیدند و به همین خاطر به دنبال تثبیت هژمونی خود بر نظام بین‌الملل بودند. در اصل هدف حاکمان آمریکا این بود که یک نظم جهانی ایجاد نمایند که به طور انحصاری از دموکراسی‌های لیبرال تشکیل شده است و از لحاظ اقتصادی با یکدیگر همکاری می‌کنند که با مجموعه‌ای از قوانین مشترک به یکدیگر متصل می‌شوند. نظم بین‌الملل لیبرال دموکراسی، در واقع یک نیروی مهم برای ارتقا صلح و رفاه در سراسر جهان بشمار می‌آید. اصلی‌ترین ابزار برای دستیابی به این هدف، سازمانها و نهادهای بین‌المللی حقوقی و اقتصادی، همچون سازمان ملل متحد و بانک جهانی بوده‌اند. در واقع لازم بود عضویت کشورها در سازمان‌هایی که نظم آمریکایی را تثبیت و ترویج می‌نمود، گسترش یابد. برای ایجاد و حفظ یک نظم بین‌المللی، حضور و نقش آفرینی قدرت‌های بزرگ جهان الزامی می‌باشد؛ چرا که در غیر اینصورت بقای چنین نظامی با خطر مواجه خواهد بود. ترغیب روسیه و چین برای پیوستن به نهادهای پولی و مالی، همچون بانک جهانی^۱ و سازمان تجارت جهانی^۲ برای تضمین موفقیت و تثبیت نظم آمریکایی بسیار مهم بود. هدف این بود که با پیوستن این دو کشور به سازمان‌هایی که نظم آمریکایی را تثبیت می‌نمودند و با قرار گرفتن در چرخه اقتصاد جهانی لیبرالیستی، این کشورها از وضعیت چالشگر نظم آمریکایی به وضعیت حامی این نظم تغییر حالت دهند (Mearsheimer, 2018: 281).

^۱ Paul Kennedy

^۲ Imperial Overstretch

^۳ World Bank

^۴ World Trade Organization

۶- مقایسه رویکرد باراک اوباما و دونالد ترامپ به نظام بین‌الملل

۴-۱- سیاست خارجی اوباما

پس از سیاست خارجی تهاجمی و مداخله‌گرایانه دولت بوش، سیاست خارجی معتدل اوباما، با رویکرد لیبرالیسم بین‌المللی، با اشتیاق مورد توجه اکثریت کشورها و جامعه بین‌المللی قرار گرفت. والتر راسل مید^۱ معتقد است که اوباما به عنوان یک لیبرال بین‌الملل‌گرا در مکتب وودرو ویلسون^۳ قرار می‌گیرد. او با رویکردی عمل‌گرا در حوزه سیاست خارجی معتقد به حل و فصل معضلات نظام بین‌الملل از طریق ارزش‌های آمریکایی ندارد. از منظر او، اسلام رقیب و دشمن هم نیستند بلکه در برخی از اصول مکمل هم هستند. او خواهان ایجاد فصل‌جدیدی در روابط مسلمانان با آمریکا بود. بطور کلی، اوباما در حوزه سیاست خارجی درصدد ایجاد موازنه بین طرفداران و مخالفان استفاده از قدرت نظامی بود (کریمی فرد، ۱۳۹۴: ۱۵۸)؛ (Karimifar, 2016: 158).

اوباما با بهره‌برداری از قدرت برتر آمریکا، خلاقانه قدرت نرم را با قدرت سخت جایگزین کرد و سعی کرد توجه را از مداخله‌گرایی نظامی ایالات متحده به دخالت بیشتر قدرت نرم، مانند تجارت و بازرگانی و ساختار رهبری معطوف کند. تلاش او برای بازگرداندن اعتماد جهانی به ایالات متحده، هم با شرکا و هم با دشمنان بود. خط‌مشی اصلی او «سکوت نظامی و تقسیم کار با متحدان» از یک‌سو و همچنین «دیپلماسی با دشمنان» بود (Nunlist, 2016: 3). براساس موارد فوق، می‌توان به این نتیجه رسید که مشخصه سیاست خارجی اوباما نقش رهبری هوشمندانه او، اعتقاد به اینکه ارزش‌های اصلی دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون و اقتصاد بازار آزاد باید ترویج شود، تمایل به اقدام یکجانبه در صورت لزوم و همچنین استفاده استراتژیک از چندجانبه‌گرایی و عمل‌گرایی است (Mauil, 2011: 174-175).

عنصر مهم در سیاست خارجی اوباما، طرح‌ریزی مجدد نقش آمریکا در جهان با ملاحظه محدودیت منابع بود (توتونچی و دیگران، ۱۳۹۷: ۷۲)؛ (Tutunchi and et.al., 2018: 72). لذا، دولت اوباما سیاست کلان خود را در همین راستا قرارداد: نخست بهبود روابط با روسیه و همکاری با این کشور برای حل برخی مسائل و بحران‌های بین‌المللی، دوم تغییر کانون توجه و تمرکز آمریکا از خاورمیانه و دیگر مناطق جهان (شرق آسیا). کانون توجه اوباما در سیاست خارجی خاور دور بود و معتقد بود به‌خاطر تحولات در عرصه انرژی و افزایش تولید نفت و گاز در قاره آمریکا، خاورمیانه جایگاه خود را از دست خواهد داد (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۱۰۹)؛ (Sarieolghalam. 2017: 109).

¹. Walter Russell Mead

². liberal-internationalist

³. Woodrow Wilson

۴-۲- اوپاما و ساختار نظام بین‌الملل

نشانه اصلی نظام بین‌الملل در قرن بیست و یکم حرکت به سوی نظم بی قطبی است؛ نظمی که در آن دیگر یک، دو یا چند دولت بر جهان تسلط ندارند، بلکه بازیگران متنوعی دارای سطوح گوناگون قدرت وجود دارند (Hass and Indyk, 2008: 47). اوپاما در سیاست خارجی خود بر اساس قواعد سیاست قدرت در قرن بیست و یکم رفتار می‌کرد که ضمن قبول این مسئله که دیگر ایالات متحده پلیس جهان نیست، با نگاهی واقع‌گرایانه، سعی در آشتی دادن ایالات متحده با روند سیر حرکت نظام بین‌الملل داشت. اوپاما در عمل نشان داد که در روابط بین‌الملل آرمان‌گرا نیست و تلاش می‌نمود تا میان لیبرالیسم و رئالیسم گام بردارد تا از این راه بتواند با توجه به شرایط، از یک سو به پیشبرد آرمان‌ها کمک کند و از سوی دیگر انعطاف‌پذیری لازم را برای منافع آمریکا داشته باشد. به طور کلی می‌توان گفت سیاست خارجی اوپاما بر پایه دیپلماسی کنسرت^۱، همکاری و مشارکت با قدرتهای بزرگ در حوزه امور بین‌الملل و در درجه بعدی با قدرتهای بزرگ منطقه‌ای استوار است (Kissinger, 2009).

اوپاما از طریق دیپلماسی و چندجانبه‌گرایی درصد ترویج رهبری ایالات متحده بود. استراتژی قدرت سخت با قدرت نرم جایگزین شد، اما همچنان عملیات اضطراری برون‌مرزی با کشتارهای هدفمند از طریق جنگ پنهانی «هوایماهای بدون سرنشین»^۲ ادامه یافت. استراتژی امنیت ملی ایالات متحده، استراتژی کلان دولت اوپاما برای رهبری از طریق دیپلماسی و چندجانبه‌گرایی را ترسیم کرد و تصمیماتی که در جریان خیزش‌های مصر و سوریه اتخاذ شد، نشان‌دهنده تداوم این استراتژی بود. اوپاما در استراتژی خود بر محدودیت‌های قدرت واقف است و بر این باور است نباید در جایی که موفق شدن مبهم است، متعهد شد. اعتبار یک کشور، به ضرورت، با قدرت نظامی به دست نمی‌آید (Goldberg, 2016: 6-9).

امریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت قرن تلاش‌های بسیاری انجام داده تا از شکل‌گیری هژمونیهای منطقه‌ای در اروپا و آسیای شرقی جلوگیری نماید، چرا که قدرت‌های این مناطق به صورت بالقوه می‌توانند به رقیب هم‌تراز آمریکا تبدیل شوند. در حال حاضر روسیه در اروپا و چین در آسیای شرقی شرایط لازم را دارا هستند (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۵: ۱۴۶)؛ (Jackson and Sorcnsen, 2016: 146). روسیه و چین بزرگ‌ترین چالش برای نظم جهانی و موفقی که توسط ایالات متحده برپا و تاکنون حفظ شده، هستند. اگر این دو کشور در هدف خود برای رسیدن به هژمونی در مناطق تحت نفوذ خود موفق گردند، جهان با اوضاع و احوالی همچون رقابت قدرت‌های بزرگ و درگیری بین

¹ Non Polarity

² Concert Diplomacy

³ Unmanned aerial vehicle

آنها در مناطقی که منافع مشترک و یا متضاد دارند مواجه خواهد شد و این وضعیتی است که در انتهای قرن نوزدهم شاهد آن بودیم. در سایه این تفکر بود که دولت اوپاما سیاست «باز شروع»^۱ را با روسیه و رهیافت اطمینان مجدد استراتژیک^۲ را با چین، سیاست اعتمادسازی مجدد با اروپایی‌ها و همچنین به تجدید روابط درونی ناتو، در قالب مفهوم استراتژیک نوین آن پرداختند، که در دوره جنگ عراق دچار انشقاق گردیده بود (موسوی شفائی و شاپوری، ۱۳۹۴: ۱۴۹-۱۴۸)؛ (Mousavi, Shafae and Shapouri, 2016: 148-149).

باراک اوپاما بر این باور بود که ائتلاف‌سازی و چندجانبه‌گرایی بهترین روش برای مقابله با تهدیدات امنیتی هست، چرا که فضای همکاری و مشارکت زمینه‌ساز عبور از بحران‌های منطقه‌ای است؛ مشارکت و همکاری بین‌المللی به عنوان ابزاری حیاتی برای پاسخ به تهدیدات امنیت جهانی و امنیت ملی ایالات متحده قلمداد می‌شد؛ لذا در چارچوب این دیدگاه توافق اقلیمی پاریس^۳ به امضا رسید. دولت اوپاما به طور فعال سعی در انتقال هزینه‌ها و مسئولیت‌ها به مجموعه‌ای از شرکای بزرگ با منافع مشابه داشت، با این اعتقاد که مدیریت نظم بین‌المللی نیازی ندارد تا ایالات متحده همه کارها را انجام دهد تا نتایج به طور ماهوی با منافع بلند مدت ایالات متحده همسو شوند (Brands, 2018: 163). اوپاما به‌جای عقب‌نشینی صرف به‌دنبال واگذاری دارایی‌های هژمونیک به دولت‌های منطقه‌ای با هدف حفظ ثبات از طریق متنوع نمودن تعهدات و سرمایه‌گذاری در حفظ نظم بین‌المللی به‌جای اقدام مستقیم است (Boorking, 2015: 1). در چهارچوب این دیده‌گاه بود که پیمان تجارت منطقه‌ای ترانس پاسیفیک^۴ برای افزایش میزان مبادلات اقتصادی با دولت‌های منطقه و تنظیم اصول و قواعد تجارت نهایی گردید. هدف این سیاست تحت فشار قرار دادن چین برای کاستن از مناسبات اقتصادی با کشورهای منطقه آسیای شرقی در صورت نپذیرفتن قواعد مورد نظر ایالات متحده بود. این سیاست که به عنوان «سیاست موازنه مجدد»^۵ از آن یاد شده، در سه سطح سیاسی، اقتصادی و امنیتی نظامی از سوی اوپاما دنبال شد (جوزانی کهن و جوزانی کهن، ۱۳۹۷: ۱۲۷-۱۲۶)؛ (Jozani, Kohan and Jozani Kohan, 2018: 126-127).

اما رویکردهای اوپاما با وجود پایبندی به اصول واقع‌گرایانه و توجه ویژه به منافع داخلی و قدرت نظامی، به چندجانبه‌گرایی، دیپلماسی و همکاری بین‌المللی دامن زده و نقش سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل را افزایش داده است. افزایش نقش قدرت نرم و قدرت هوشمند در

¹. Reset

². Strategic Reassurance

³. Paris Agreement

⁴. Trans-Pacific Partnership

⁵. Rebalance Policy

کنار قدرت سخت آمریکا باعث افزایش نقش مثبت و سازنده ایالات متحده در ساختار نظام بین‌الملل شد. اما به‌طور کلی اقدامات او‌باما در جهت کاهش نیروهای نظامی از عراق و افغانستان و تمرکز بیشتر به طرح‌های بازسازی داخلی، عدم دخالت در امور سوریه و بی‌توجهی به اقدامات روسیه در کریمه^۱ و شرق اوکراین و بطور کلی کاهش تعامل و افزایش تقابل با روسیه و چین زمینه‌ساز تغییر نقش ایالات متحده در عرصه جهانی شد (O'Rourke, 2021: 8).

۴-۳- سیاست خارجی دونالد ترامپ

با روی کار آمدن دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا و دیدگاه‌های بیش از حد بحث‌برانگیز او در مورد سیاست خارجی باعث ایجاد شکاف در ساختار داخلی و همچنین بین نزدیک‌ترین متحدان ایالات متحده شد (Branda, 2018: 160). مسلماً بیش از هر رئیس‌جمهوری جدید در تاریخ اخیر، پیش‌بینی مسیر سیاست خارجی ترامپ کار دشواری است. آنچه که ارزیابی سیاست خارجی او را دشوار کرده است، از یک سو زیر سوال بردن اصول پذیرفته شده و سستی در سیاست خارجی آمریکا و همچنین عرف و آداب دیپلماسی در سطح بین‌المللی و از سوی دیگر، فقدان اصول مدون و مشخص در سیاست خارجی ترامپ است. به‌طور کلی، تصور غالب بر این است که ترامپ به نوعی «انقلاب» در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کرده است. یکجانبه‌گرایی، اقتدارگرایی و انزواگرایی منطق سیاست خارجی ترامپ در عرصه سیاست بین‌الملل است. محورهای اصلی سیاست خارجی او ترکیبی از مخالفت با لیبرال دموکراسی، ناسیونالیسم اقتصادی و اقتدارگرایی در عرصه نظام بین‌الملل دارد (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۱۵۰-۱۵۲)؛ (Yazdanfam, 2017: 150-152).

به باور ترامپ، سیاست خارجی باید براساس منافع ملی باشد تا ایدئولوژی. برای ترامپ، منافع آمریکا بالاتر از هر چیز دیگری است و هیچ چیزی را نمی‌توان قربانی منافع ملی کرد (Kemal and Yazici, 2020: 68-69). سیاست خارجی ترامپ انعکاسی از ترکیب نئوجکسونیسم^۳ و تمرکز بیشتر بر امور داخلی، همراه با برخی رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی و کوشش برای به‌کارگیری اهرم‌های اقتصادی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی ایالات متحده برای ایجاد دگرگونی در رفتار بازیگران هدف ارزیابی کرد. منطق این‌گونه سیاست ارتباط با بازیگران هدف، عمدتاً مهار این کشورها از طریق به‌کارگیری مکانیسم‌های وادارکننده اقتصادی می‌باشد. اولویت ترامپ در سیاست خارجی، اقدام برای تنظیم یک‌سری مناسبات قدرت محور با قدرتهای بزرگ جهانی نظیر روسیه و چین می‌باشد. این تعاملات برای سیاست خارجی آمریکا عمدتاً دارای کارکردی تاکتیکی خواهند بود. هنگامی که محیط بین‌المللی به سمت توافق‌های دو سوپه میان قدرتهای بزرگ جهانی سوق پیدا می‌کند،

¹. Crimean

². Revolution

³. Neo-Jacksonianism

عملاً فضا برای کنش‌گری مستقلانه قدرت‌های کوچک درون منطقه‌ای کاهش می‌یابد و ناگزیر خواهند بود تا رفتارهای خود را در چارچوب الزامات ناشی از یک موازنه بزرگ و سیال بین‌المللی، تنظیم نمایند (موسوی شفقانی و منفرد، ۱۳۹۸: ۱۶۹-۱۶۷)؛ (Mousavi Shafae and Monfared, 2019: 167-169).

۴-۴- اصول سیاست خارجی دولت ترامپ

اول از همه شعار «نخست آمریکا» باید اصل محوری و چراغ راهنمای سیاست خارجی آمریکا باشد. که در آن منافع ملی تنها راهنمای اقدامات ایالات متحده در جهان است و این منافع به صورت محدود تعریف شده است.

دوم، حمایت‌گرایی در اصل ترویج ناسیونالیسم اقتصادی به همراه رد جهانی شدن است. به باور ترامپ سیاست‌های تجاری آمریکا به نفع کارگران و طبقه متوسط نبوده بلکه این‌گونه سیاست‌ها باعث ایجاد بدهی‌های کلان و کاهش روند رشد اقتصادی گردیده و در نتیجه زمینه‌ساز کاهش قدرت اقتصادی ایالات متحده شده؛ لذا تاکید او بر حفظ منافع اقتصادی آمریکا در چارچوب ناسیونالیسم اقتصادی است.

سوم، بسط و گسترش قوای نظامی که با منطق هژمونی آمریکا سازگاری بسیاری دارد؛ افزایش بودجه نظامی و سرمایه‌گذاری در جهت افزایش توانمندی‌های سایبری و سلاح‌های هسته‌ای از جمله خواسته‌های ترامپ بود؛ اما اعلام داشت که قصد شرکت در کشمکش‌های بین‌المللی ندارد، بلکه هدف تقابل با کسانی است که در فکر حمله به ایالات متحده هستند است (Grevi, 2016: 7-8).

۴-۵- دونالد ترامپ و ساختار نظام بین‌الملل

رویکرد ترامپ به ساختار نظام بین‌الملل مبتنی بر مخالفتش با استراتژی ساختار لیبرال آن و همچنین موقعیت پیشین نظامی ایالات متحده در نظام بین‌الملل تعریف شده بود که کمابیش به وسیله دولت‌های این کشور از جنگ جهانی دوم دنبال شده است. ترامپ خطوط اصلی و اساسی رویکرد سیاست خارجی‌اش را بر کنارگیری ایالات متحده از گسترش صلح، ترویج دموکراسی، رفاه امنیت و گسترش نفوذ این کشور می‌دانست. رویکرد او در ارتباط با مسئله سیاست خارجی بازی با حاصل جمع جبری صفر بوده است که خود در افزایش تقابل با ساختار نظام بین‌الملل مؤثر بوده و منجر به بی‌ثباتی و افزایش منازعات شبکه‌ای شده است به بیان دیگر، راهبرد درگیرسازی عمیق ترامپ در نظام بین‌الملل و همچنین نگاه مستحکم سازی باعث قدرت‌گیری بیش از حد رقبا آمریکا یعنی چین و روسیه گشت (Baldaro and Bina, 2018: 20). پیروی از ایده ثبات هژمونیک و حضور یک بازیگر بالقوه (آمریکا) به گونه‌ای که بتواند امنیت را به عنوان یک کالای عمومی به طور گزینشی

¹. America First

². Nuclear Weapons

با دریافت هزینه از دیگران تأمین کند منجر به ظهور تعارض و تقابل بین‌الملل گشت (Sperling and Webber, 2019: 512).

رویکرد ترامپ در مواجهه با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای همواره مبتنی بر رهیافت‌های اعتراضی است، نگرش‌های که بر پایه بازدارندگی‌های مدرن و نمایش قدرت قابل توجیه است. سیاست بازدارندگی^۱ بر مبنای اصلاح رفتاری کشورها و قرار گرفتن آنان در مسیر مطلوب تفکر آمریکا، گسترش قدرت نظامی و اقتصادی به عنوان اهرم فشار بود؛ تنش‌های لفظی میان واشینگتن و پیونگ یانگ^۲ و همچنین اقدامات علیه دولت بشار اسد^۳ در جهت نشان دادن نمایش قدرت در میان بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای در این چارچوب فکری قابل تحلیل است. از طرفی هم اعتراض به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا^۴ و ناتو^۵ که آنان را فاقد کارآمدی لازم و حضور آمریکا در کنار آنان را به ضرر منافع واشینگتن می‌دانست، لذا اعلام کرد که اعضای ناتو باید به تعهداتشان پایبند بوده و حمایت از متحدان ناتو را به پرداخت هزینه به این کشور منوط نمود (مزدخواه و دیگران، ۱۴۰۱: ۵۲-۵۰)؛ (Mozdkhah and et.al., 2022: 50-52). حال اینکه عدم حمایت آمریکا از ناتو و متحدان موجبات حرکت کشورهای این اتحادیه به سمت تسلیحات هسته‌ای و ناامنی بیشتری خواهد شد. در چهارچوب این رویکرد بود که او در جهت افزایش فضای امنیتی به دو کشور کره جنوبی و ژاپن توسعه نمود به سمت داشتن سلاح‌های اتمی حرکت نمایند (حسینی متین، ۱۳۹۸: ۲۷)؛ (Hossini Matin, 2019: 27)

بنابراین، ایالات متحده در دوران ترامپ، در جایی که نهادهای سازگی در حال ظهور است (مانند توافق‌نامه‌های ایران و پاریس و مشارکت ترانس پاسیفیک) راحت‌تر از آنهایی که به خوبی توسعه یافته است (مانند سازمان تجارت جهانی، نفتا^۶ و سازمان ملل) از تعهدات خود چشم‌پوشی می‌کند (Sperling and Webber, 2019: 515). بدیهی است که این رفتارها به‌طور مستمر از سوی سایر بازیگران تحلیل و ارزیابی می‌شوند. به همان میزان که متحدین و شرکای راهبردی آمریکا از رفتارهای آن اساس نگرانی می‌کنند که مبدا اتحاد راهبردی و ژئوپلیتیک^۷ آنها را دچار فروپاشی نماید در نهایت با تهدید امنیت غرب در مقابل روسیه و چین موقعیت آنها تضعیف گردد، رقبای آمریکا مانند چین و روسیه نیز نه تنها در درک این رفتارها دچار مشکل شده‌اند بلکه به همان میزان

¹. Deterrence

². Pyongyang

³. Bashar al-Assad

⁴. European Union

⁵. NATO

⁶. North American Free Trade Agreement (NAFTA)

⁷. Geopolitics

احساس نگرانی می‌کنند که مبدا صلح و ثبات استراتژیک در عرصه بین‌الملل را دچار تزلزل نماید. به‌رحال اقدامات دولت ترامپ عملاً به منظور نمایشی از قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل به منظور تغییر در رفتار رقبا و تهدیدات و همچنین افزایش قدرت بازدارندگی به منظور تأثیرگذاری این کشور در سطح نظام بین‌الملل بود. مدرنیزاسیون تجهیزات هسته‌ای در دوران ترامپ عملاً به این منظور بود. در این دیدگاه روسیه به عنوان یک تهدید جدی در نظر گرفته شده بود به باور دولت ترامپ، روسیه در حال توانمندی سازی تسلیحات هسته‌ای خود بوده است، به همین منظور آمریکا هم در پاسخ به روسیه درصدد اصلاح و مدرنیزاسیون تسلیحات هسته‌ای خود برآمده است. به نوعی در این دوران شاهد نوعی جنگ سرد هسته‌ای میان روسیه و آمریکا بوده‌ایم (مزدخواه و دیگران، ۱۴۰۱: ۵۶-۵۵)؛ (Mozdkhah and et.al., 2022: 55-56). به عقیده استفان والت، اغراق دولت ترامپ مبنی بر توانمندی‌های هسته‌ای روسیه منجر شد تا وی طرح‌های خود در زمینه مدرنیزاسیون تسلیحات هسته‌ای و افزایش قدرت بازدارندگی بین‌المللی آمریکا را عملیاتی سازی کرد (Walt, 2018: 6).

در سطح نظام بین‌الملل، رفتار ترامپ به عنوان یک پدیده سیاسی خارج از چرخه مسئولیت‌های رهبری جهانی معرفی شده است. او شعار «اول آمریکا» را در چهارچوب نوعی ناسیونالیسم افراطی^۱ که با رگه‌های یک‌جانبه‌گرایی همراه بود را طرح کرد؛ اصلی که باید چراغ راهنمای سیاست خارجی کشور باشد. براساس ایده نخست آمریکا، این کشور برای دفاع از لیبرال دموکراسی در مناقشات بین‌المللی وارد نمی‌شود، بلکه هدف تقویت خود در داخل کشور است (Goldberg, 2017). بر این اساس سیاست «اول آمریکا» معادل «آمریکا به تنهایی» است. شاید درخصوص ایران، اسرائیل و تغییرات آب و هوایی که ممکن است یک توصیف منصفانه باشد. با این حال، در یک سری مسائل دیگر -مانند برخورد با کره شمالی و مقابله با داعش- ایالات متحده نمی‌تواند از همکاری با متحدان یا قدرت‌های بزرگ مانند چین اجتناب کند. زلمای خلیل‌زاده بر این باور است که این شعار، به‌واقع اعتراض به نظام جهانی شدن است و جهانی شدن را بیشتر از دیدگاه اقتصاد بین‌الملل مورد انتقاد قرار می‌دهد (Sperling and Webber, 2019: 514). از سوی دیگر در دکترین ترامپ جهانی شدن و همگرایی اقتصادی قابل فهم و تبیین نیست بلکه عملاً دیدگاه‌هایی منطبق بر احیای قدرت، یک‌جانبه‌گرایی، بازدارندگی، تنش و تقابل با رقبا قابل فهم است. اقداماتی همچون خروج از توافق پاریس، توافقنامه ترانس-پاسیفیک، برجام، شروع جنگ تجاری با چین و احیای

¹ Extreme nationalism

² America First

³ Zalmay Khalilzad

⁴ Joint Comprehensive Plan of Action

روند صلح خاورمیانه در چارچوب این رویکرد قابل تحلیل هستند (Cox and Doug, 2018: 171). چنین رویکردی می‌تواند منجر به مشارکت دیگر کشورها در تأمین هزینه امنیت بین‌المللی، ایجاد خلأ قدرت و گسترش رقابتها، ایجاد بلوک‌بندی‌های نوین و احتمالاً بی‌نظمی و جنگ‌های تجاری و نظامی در جهان بیانجامد.

رویکرد یکجانبه‌گرایی ترامپ با تکیه بر نظامی‌گری در کنار عدم پذیرش اقدامات مشترک سایر بازیگران جهانی در مبارزه چالش‌های بین‌المللی، انتقال از ساختار تک‌قطبی به چند قطبی را تقویت کرد و باعث ابهام بیشتر در سیستم بین‌المللی شد. وی همچنین بدینی را نسبت به روندهای امنیتی آینده افزایش داد و باعث رقابت‌های تسلیحاتی جدید بین‌المللی و منطقه‌ای و سطح اختلافات در ساختار کنونی نظام بین‌المللی شد. جایگزینی چندجانبه‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی اواما با سیاست‌های تهاجمی و یکجانبه‌گرایی ترامپ، موجبات نارضایتی متحدان آمریکا و سایر دولت‌ها شد و با برهم زدن اصول تعادل و نظم بین‌المللی، ساختار نظام بین‌المللی را به سمت درگیری‌ها و فرآیندهای ساختارشکن بیشتر سوق داد.

نتیجه‌گیری

در حوزه ادبیات سیاست خارجی دیدگاه بر این اساس شکل گرفته بود که در کشورهای بوروکراتیک، این متغیر نظام سیاسی و اولویت بندی منافع ملی است که سیاست خارجی را شکل می‌دهد و ویژگی‌های فرد بیشتر در کشورهای توسعه‌نیافته، تازه‌استقلال یافته و کوچک مطرح می‌شود که فاقد نقش‌های سازمان یافته و نهادهای بوروکراتیک هستند، رفتار سیاست خارجی را هدایت می‌کند. اما، اواما و ترامپ توانستند رهیافت‌های کلان ایالات متحده در عرصه نظام بین‌الملل را با بینش و ارزیابی‌های شخصی خود، منطبق و نزدیک کنند. روشن است که تفاوت‌های هر دو رئیس‌جمهور از ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی آنها سرچشمه می‌گیرد، زیرا در آمریکا، حزب دموکرات عمدتاً بر پایه طبقات پایین، متوسط و اقلیت‌های داخلی استوار است در حالی که جمهوری خواهان عمدتاً توسط گروه‌های بالادستی حمایت می‌شوند؛ در نتیجه دموکرات‌ها همواره در تلاشند از تحولات لیبرال و دموکراتیک، از حقوق بشر و روش‌های دیپلماتیک در سیاست خارجی بهره بگیرند اما جمهوری خواهان حمایت از سیاست‌های تجاری و توسعه طلبانه را ترجیح می‌دهند تا از این طریق امنیت شرکت‌های امریکای را در سراسر جهان تامین نمایند.

در دولت اواما علی‌رغم پایبندی به اصول واقع‌گرایانه و توجه ویژه به منافع داخلی و قدرت نظامی، سیاست خارجی بر اساس همکاری و مشارکت با جامعه جهانی و تأکید بر چندجانبه‌گرایی و با توجه بیشتر به افزایش قدرت نرم برنامه‌ریزی و هدایت شد. کارآمدی سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل، کنترل و مبارزه با تروریسم، تنظیم سازوکارهای جدید منطقه‌ای و بین‌المللی با

همکاری متحدان، حمایت از دموکراسی، حقوق بشر، تجارت آزاد، امنیت سایبری و امنیت انسانی، توجه به آلودگی محیط زیست و کنترل شیوع بیماری‌های عفونی و همه‌گیر نشات گرفته از این رویکرد بود. اما ترامپ با نگاهی تهاجمی به جامعه جهانی، سیاست خارجی بسیاری از کشورها را برای امنیت و اقتصاد آمریکا بسیار خطرناک و تهدیدکننده می‌داند. بنابراین، تصمیمات مخرب سیاست خارجی ترامپ برای خروج از توافقنامه تغییرات آب و هوایی پاریس و شورای حقوق بشر سازمان ملل، جهانی شدن در کنار رشد پوپولیسم، انزوای زمینی‌ساز نارضایتی برخی کشورها از نهادهای بین‌المللی و ساختار نظام بین‌المللی کنونی شده. بطور کلی سیاست خارجی ترامپ اهمیت قدرت سخت، گرایش به اقتصاد ملی، گذار از نظم انحصاری به نظم چند قطبی، رقابت‌های تسلیحاتی و بی‌ثباتی در ساختار نظام بین‌الملل کنونی، کاهش اهمیت دیپلماسی، کاهش نقش حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی، تضعیف فرآیند امنیت جمعی نظام بین‌الملل را به سمت بی‌ثباتی و بدبینی بیشتر بازیگران بین‌المللی سوق داد. در نتیجه سیاست خارجی ترامپ باعث تقسیم بندی جدیدی در ساختار نظام بین‌الملل گردیده که در هر یک از این حوزه‌ها هژمون خاص خود را در ساختار خویش دارند.

منابع فارسی

۱. توتونچی، ع، زیباکلام، ص، و نیاکوئی، س. (۱۳۹۷). بررسی ریشه‌های شکل‌گیری سیاست تغییر اوباما در قبال مساله هسته‌ای ایران. *فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی*، ۱۲(۴۴)، ۶۱-۷۸.
۲. جکسون، ر، سورنسون، گ. (۱۳۹۴). *در آمدی بر روابط بین‌الملل (نظریه‌ها و رهیافت‌ها)* دفتر دوم، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده، حسن سعید کلاهی، تهران: نشر میزان.
۳. جوزانی کهن، ش، جوزانی کهن، ش. (۱۳۹۷). بررسی مقایسه‌ای رویکرد سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما و ترامپ در منطقه آسیای شرقی. *فصلنامه روابط خارجی*، ۱۰(۳۹)، ۱۲۵-۱۵۲.
۴. حسینی‌متین، س. (۱۳۹۸). ترامپ و ضرورت بازسازی نظم بین‌الملل لیبرال دموکراسی. *فصلنامه سیاست خارجی*، ۳۳(۱)، ۴۴-۵.
۵. سریع‌القلم، م. (۱۳۹۵). نظام بین‌الملل و ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۱۲(۱)، ۱۴۰-۱۰۱.
۶. کریمی‌فرد، ح. (۱۳۹۴). بررسی و نقد سیاست خارجی اوباما. *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۷(۲۵)، ۱۵۷-۱۸۴.
۷. نصر، م. (۱۴۰۰). بررسی احتمالات وقوع جنگ در پی صعود چین به عرصه قدرت جهانی. *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۱۳(۴۹)، ۵۴-۶۸.

۸. مزدخواه، ا.، حمیدی، س.، و زنگنه، پ. (۱۴۰۱). گذار از بلوغ تقابل به الگوی تعامل نئولیبرال؛ تأملی مقایسه‌ای به سیاست خارجی ترامپ و بایدن. *نشریه مطالعات راهبردی آمریکا*، ۵(۵)، ۷۱-۴۱.
۹. موسوی شفقانی، م.، و شاپوری، م. (۱۳۹۶). آمریکا و نظام بین‌الملل: از نظم تک قطبی تا نظم فراقطبی. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۸(۶۸)، ۱۶۵-۱۳۹.
۱۰. موسوی شفقانی، م.، و منفرد، ق. (۱۳۹۸). نوجکسونیسم؛ الگوی سیاست خارجی آمریکا در دوران دونالد ترامپ. *فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک*، ۱۳(۵۳)، ۱۴۶-۱۷۹.
۱۱. یزدان‌فام، م. (۱۳۹۵). سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۹(۷۴)، ۱۶۴-۱۳۹.

English References:

1. Baldaro, E., & Dian, M. (2018). Trump, Grand Strategy & the Post American World order. *Interdisciplinary Political Studies*, 4(1), 17-45. Doi: 10.1285/i20398573v4n1p17
2. Branda, O. (2018). Changing in the American Foreign Policy: From Obama to Trump. *International Conference Knowledge-Based Organization*. 24(2), 160-165.
3. Brookings. (2015). The Middle East in Transition, *Brookings Institution*, at: <http://www.brookings.edu>
4. Cox, M., & Doug, S. (2018). *US Foreign Policy*. Oxford University Press.
5. Glaser, C. (1994). Realists as optim-ists: Cooperation as self-help. *International Security*, 19(3), 50-90. Doi: <http://dx.doi.org/10.2307/2539079>
6. Grevi, G. (2016). Lost in transition? U.S foreign policy from Obama to Trump, *European Policy Centre*, at: https://www.epc.eu/content/PDF/2016/Lost_in_transition.pdf
7. Goldberg, J. (2016). Goldberg, Interview with Barack Obama, *The Atlantic*, April 2017. at: <https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/04/the-obama-doctrine/471525/>
8. Goldberg, J. (2017). What Trump means when he says 'America first', *Los Angeles Times*, 24 January, at: <http://www.latimes.com/opinion/op-ed/la-oe-goldberg-america-first-20170124-story.html>
9. Haass, R., Indyk, M. (2008). *Restoring the Balance: A Middle East Strategy for the Next President*. Washington D, C Brookings Institution press.
10. Kemal, Ö., & Yazıcı, H. (2020). Ultra-Nationalist Policies of Trump and Reflections in the World, Peter Lang GmbH. at:

file:///C:/Users/Administrator/Downloads/ComparingtheBushObamaandTrumpForeignPoliciesContinuity.pdf

11. Kissinger, H. (2009). Obama's Foreign Policy Challenge, *Washington Post*, April 22, at: <https://www.henryakissinger.com/articles/obamas-foreign-policy-challenge/>
12. Lobell, S. (2002). War is politics: Offensive realism, domestic politics, and security strategies. *Security Studies*, 12(2), 165-195.
13. Maull, H. (2011). Hegemony reconstructed? America 's role conception and its leadership within its core al-lances 'in Harnisch, Sebastian, Frank, Cornelia and Maull, Hanns W. (eds.) *Role Theory in International Relations-Approaches and Analyses* (Abington: Routledge), 167-193.
14. Mearsheimer, J. (2001). *The tragedy of great power politics*. New York: Norton.
15. Mearsheimer, J. (2018). *Great Delusion: Liberal Dreams and International Realities*. Yale University Press.
16. Nunlist, C. (2016). The legacy of Obama 's Foreign Policy, *CSSETH Zurich*, March, No. 188, p. 3. at <http://www.css.ethz.ch/content/dam/ethz/specialinterest/gess/cis/center-for-securities-studies/pdfs/CSSAnalyse-188-EN.pdf>, accessed 12.03.2018.
17. O'Rourke, R. (2021). U.S. Role in the World: Background and Issues for Congress, *Congressional Research Service*, January 19. at <https://crsreports.congress.govR44891>.
18. Schweller, R. (1994). Bandwagoning for profit: Bringing the revisionist state back in. *International security*, 19(1), 72-107. <http://dx.doi.org/10.2307/2539149>
19. Sperling, J., & Webber, M. (2019). 'Trump's foreign policy and NATO: exit and voice', *Review of International Studies*, 45(3), 511-526. <https://doi.org/10.1017/S0260210519000123>.
20. Walt, S. (2018). The World Doesn't Need Any More Nuclear Strategies. *Foreign Policy*, 6 Feb, at: <https://Foreignpolicy.com/2018/02/06/the-world-doesn't-need-any-more-nuclear-strategies>
21. Waltz, K. (1979). *Theory of international politics*. New York: McGraw Hill.
22. Wohlforth, W. (2008). Realism and Foreign Policy. In Steve Smith, Amelia Hadfield, Tim Dunne. (Ed.). *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases* (3rd ed., pp. 35-53). New York: Oxford University Press.

Translated References to English

1. Baldaro, E., Dian, M. (2018). Trump, Grand Strategy & the Post American World order.

- Interdisciplinary Political Studies*, 4(1), 17-45. Doi/: 10.1285/i20398573v4n1p17
2. Branda, O. (2018). Changing in the American Foreign Policy: From Obama to Trump. *International Conference Knowledge-Based Organization*. 24(2), 160-165.
 3. Brookings. (2015). The Middle East in Transition, *Brookings Institution*, at: <http://www.brookings.edu>
 4. Cox, M., Doug, S. (2018). *US Foreign Policy*. Oxford University Press.
 5. Glaser, C. (1994). Realists as optim-ists: Cooperation as self-help. *International Security*, 19(3), 50-90. <http://dx.doi.org/10.2307/2539079>
 6. Grevi, G. (2016). Lost in transition? U.S foreign policy from Obama to Trump, *European Policy Centre*, at: https://www.epc.eu/content/PDF/2016/Lost_in_transition.pdf
 7. Goldberg, J. (2016). Goldberg, Interview with Barack Obama, *The Atlantic*, April 2017.
 8. Goldberg, J. (2017). What Trump means when he says 'America first', *Los Angeles Times*, 24 January, at: <http://www.latimes.com/opinion/op-ed/la-oe-goldberg-america-first-20170124-story.html>
 9. Haass, R., Indyk, M. (2008). *Restoring the Balance: A Middle East Strategy for the Next President*. Washington D, C Brookings Institution press.
 10. Hossini Matin, S. (2019). Trump and the necessity of rebuilding the international order of liberal democracy. *Foreign Policy Quarterly*, 33 (1), 5-44. **(In Persian)**
 11. Jackson, R., Sorensen, G. (2016), Introduction to International Relations Theories and Approaches. Translation by M, Zakerian. A, Taghizadeh. H, Kolahi, Tehran: Mizan Legal Foundation. **(In Persian)**
 12. Jozani Kohan, Sh. Jozani Kohan, Sh. (2018). A Comparative Study of the US Foreign Policy Approach in the Obama and Trump Administrations in the East Asian Region. *Foreign Relations Quarterly*, 10 (39), 125-152. **(In Persian)**
 13. Karimifard, H. (2016). Analysis and Critique of Obama's Foreign Policy. *International and Political Research Quarterly*, 7 (25), 157-184. **(In Persian)**
 14. Kemal Ö., Yazıcı, H. (2020). Ultra-Nationalist Policies of Trump and Reflections in the World, *Peter Lang GmbH*. at: <file:///C:/Users/Administrator/Downloads/ComparingtheBushObamaandTrumpForeignPoliciesContinuity.pdf>
 15. Kissinger, H. (2009). Obama's Foreign Policy Challenge, *Washington Post*, April 22, at:

- <https://www.henryakissinger.com/articles/obamas-foreign-policy-challenge/>
16. Lobell, S. (2002). War is politics: Offensive realism, domestic politics, and security strategies. *Security Studies*, 12(2), 165-195.
 17. Maull, H. (2011). Hegemony reconstructed? America 's role conception and its leadership within its core alliances 'in Harnisch, Sebastian, Frank, Cornelia and Maull, Hanns W. (eds.) *Role Theory in International Relations-Approaches and Analyses* (Abington: Routledge), 167-193.
 18. Mearsheimer, J. (2001). *The tragedy of great power politics*. New York: Norton.
 19. Mearsheimer, J. (2018). *Great Delusion: Liberal Dreams and International Realities*. Yale University Press.
 20. Mousavi Shafae, M. Shapouri, M. (2016). The USA and the International System: From a Uni-polar Order to Trans-Polar Order. *Strategic Studies*, 18(68), 139-165. **(In Persian)**
 21. Mousavi Shafae, M. Monfared, G. (2019). Neo-Jacksonian Foreign Policy of Donald Trump. *International Quarterly of Geopolitics*, 13 (53), 146-179. **(In Persian)**
 22. Mozdkhah, E. Hamidi, S. Zanganeh, P. (2022). The Transition for Confrontational Maturity to Neoliberal Interaction: A Comparative Reflection on Trump and Biden's Foreign Policy. *Journal of American Strategic Studies*, 2 (5), 41-71. **(In Persian)**
 23. Nasr, M. (2022). Scrutinizing the probabilities of breaking out a war in the wake of China's rise into arena of great powers. *International and Political Research Quarterly*, 13(49), 54-68. Doi: 10.30495/pir.2022.1928839.3255. **(In Persian)**
 24. Nunlist, C. (2016). The legacy of Obama 's Foreign Policy, *CSSETH Zurich*, March, at: <http://www.css.ethz.ch/content/dam/ethz/specialinterest/gess/cis/center-for-security-studies/pdfs/CSSAnalyse-188-EN.pdf>, accessed 12.03.2018.
 25. O'Rourke, R. (2021). U.S. Role in the World: Background and Issues for Congress, *Congressional Research Service*, January 19. at <https://crsreports.congress.gov/R44891>.
 26. Sarioelghalam, M. (2017). International System and Modern Geo-Politics in Middle East, *Research Letter of Political Science*, 12(1). 101-140. **(In Persian)**
 27. Schweller, R. (1994). Bandwagoning for profit: Bringing the revisionist state back in. *International security*, 19(1), 72-107. <http://dx.doi.org/10.2307/2539149>
 28. Sperling, J. Webber, M. (2019). 'Trump's foreign policy and NATO: exit and voice', *Review of International Studies*, 45(3), 511-526. <https://doi.org/10.1017/S0260210519000123>.

29. Tutunchi, A., Zibakalam, S., Niakoe, A. (2018). The Roots of Obama's "Policy of Change" Towards Iran's Nuclear Issue, *The Islamic Revolution Approach*, 12(44), 61-78. **(In Persian)**
30. Walt, S. (2018). The World Doesn't Need Any More Nuclear Strategies. *Foreign Policy*, 6 Feb, at: <https://Foreignpolicy.com/2018/02/06/the-world-doesn't-need-any-more-nuclear-strategies>
31. Waltz, K. (1979). *Theory of international politics*. New York: McGraw Hill.
32. Wohlforth, W. (2008). Realism and Foreign Policy. In Steve Smith, Amelia Hadfield, Tim Dunne. (Ed.). *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases* (3rd ed., pp. 35-53). New York: Oxford University Press.
33. Yazdanfam, M. (2017). Trump's Foreign Policy and Islamic Republic of Iran. *Strategic Studies*, 19(74), 139-164. **(In Persian)**





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی